

جایگاه حمل در مبحث اصالت وجود و ماهیت

Nikzad37@yahoo.com

عباس نیکزاد / دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی بابل

پذیرش: ۹۸/۰۴/۱۷

دریافت: ۹۷/۰۹/۱۳

چکیده

یکی از مباحث اساسی در فلسفه، مبحث اصالت وجود یا ماهیت است. این مبحث را زیر و رو کننده فلسفه دانسته‌اند. صدرا بیان به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت عقیده دارند. صدرالمألهین نخستین فیلسوفی است که این مبحث را در صدر مباحث هستی‌شناسی نشانده و آن را پایه‌ای برای حل مسائل دیگر قرار داد. این گروه برای اثبات مدعای خویش به ادله‌ای تمسک کرده‌اند. مهم‌ترین ادله آنان بر محور حمل است؛ یعنی با تکیه بر حمل، ادله‌ای اقامه کرده‌اند که به‌زعم آنها بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت دلالت دارد؛ چنان‌که برخی از مهم‌ترین آثاری که بر قول به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت بار کرده‌اند، مربوط به حمل است. در این نوشتار به بررسی هم‌آن ادله و هم این آثار مرتبط با حمل می‌پردازیم. به نظر نگارنده بر هر دو بخش این بحث، نقدهای جدی وارد است.

کلیدواژه‌ها: اصالت وجود، اعتباریت ماهیت، حمل، حمل اولی، حمل شایع، واسطه در عروض.

منطقیین قضایا را به دو قسم حملیه و شرطیه تقسیم کرده‌اند. مفاد قضیه حملیه در نگاه آنها حکم به این‌همانی است؛ یعنی حکم به اینکه موضوع همان محمول است. مثلاً قضیه «انسان ضاحک است» معنایش این است که انسان همان ضاحک است و میان انسان و ضاحک این‌همانی وجود دارد. این معنا هم در قضایایی که حمل در آنها حمل اولی ذاتی است جاری است و هم در قضایایی که حمل در آنها حمل شایع صناعی است. مثلاً قضیه «انسان حیوان ناطق است» که حمل در آن حمل اولی است، بدین معناست که مفهوم انسان همان مفهوم حیوان ناطق است؛ چنان که قضیه «انسان ضاحک است» که حمل در آن حمل شایع صناعی است، بدین معناست که انسان در خارج، همان ضاحک در خارج است. به تعبیر دیگر آنچه در خارج انسان است در خارج ضاحک است.

منطقیون گفته‌اند که در هر حملی هم جهت وحدتی لازم است و هم جهت کثرتی؛ زیرا اگر تنها جهت کثرت باشد حمل ممکن نخواهد بود؛ چراکه حمل و حکم این‌همانی در جایی ممکن است که وحدت و اتحادی در کار باشد. چگونه ممکن است برای چند چیزی که میانشان کثرت محض حاکم است، حکم به این‌همانی کرد. همچنین اگر تنها جهت وحدت در کار باشد، باز حملی اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا حمل میان موضوع و محمول صورت می‌گیرد قهراً باید موضوع غیر از محمول باشد. اگر عین هم باشند، حمل شیء بر خویش است که لغو و بیهوده است (حلی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۶؛ ارموی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱؛ خوانساری، ۱۳۵۹، ص ۵۹).

البته منطقیون بر این نکته تصریح کرده‌اند که لزوماً تعاییر موضوع و محمول تعاییر حقیقی و واقعی نیست؛ گاهی به نحو اجمال و تفصیل است و برای مفید بودن حمل همین کافی است. در باب تعاریف تفاوت موضوع و محمول به همین صورت است. مثلاً در تعریف انسان می‌گوییم: «انسان حیوان ناطق است». تعاییر میان انسان و حیوان ناطق، به اجمال و تفصیل است.

صدرالمتألهین و پیروان حکمت متعالیه وی که هواداران جدی اصالت وجود و اعتباریت ماهیت‌اند، بر این باورند که این موضوع، مهم‌ترین و پرنقش‌ترین موضوعات فلسفی است. به همین سبب صدرالمتألهین آن را در صدر مباحث فلسفی و هستی‌شناسی قرار داد (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۹۴).

پیروان حکمت متعالیه برای اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، ادله‌ای اقامه کرده‌اند. مهم‌ترین ادله آنها بر محور حمل است؛ یعنی از راه حمل، ادله‌ای آورده‌اند که به گمان آنها اصالت وجود و اعتباریت ماهیت را اثبات می‌کند. علاوه بر آن این گروه بر قول به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت آثاری بار کرده‌اند که مهم‌ترین آنها مربوط به حمل است. به نظر نگارنده بر هر دو بخش این بحث نقدهای جدی وارد است. در این مقاله به بررسی آن ادله و نیز این آثار مرتبط با حمل می‌پردازیم. بخش اول را تحت عنوان ابتدای اصالت وجود و اعتباریت ماهیت بر حمل و بخش دوم را تحت عنوان ابتدای حمل بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت مطرح می‌کنیم.

۱. ابتدای اصالت وجود و اعتباریت ماهیت بر حمل

چنان‌که اشاره شد، از مهم‌ترین ادله‌ای که فیلسوفان صدرایی برای اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت اقامه کرده‌اند با بهره‌گیری از حمل است.

۱-۱. دلیل اول

شکی نیست که ما از یک واقعیت خارجی دو مفهوم انتزاع می‌کنیم: یکی مفهوم وجود و دیگری مفهوم ماهوی مانند انسان. محل نزاع در مبحث اصالت وجود و یا ماهیت این است که آیا مفهوم وجود است که حقیقتاً و بالذات از واقعیت خارجی حکایت دارد و یا مفهوم ماهیت؟ بیان حکما این است که در اینجا سه فرض متصور است:

الف) هیچ‌یک دلالت و حکایت بالذات از عینیت خارجی ندارد؛

ب) هر دو حکایت بالذات دارند؛

ج) تنها یکی از این دو حکایت بالذات دارد و دیگری حکایت بالعرض و المجاز.

شق الف مردود است؛ چون خلف فرض است. فرض این است که واقعیتی وجود دارد و آن واقعیت را تنها با این دو مفهوم حکایت می‌کنیم. شق ب نیز مردود است چون باز خلف فرض است. فرض این است که یک واقعیت خارجی در کار است نه دو واقعیت خارجی. اگر هریک از این دو مفهوم حکایت بالذات از خارج داشته باشد، به جای یک واقعیت دو واقعیت خواهیم داشت؛ زیرا در این صورت در برابر هر مفهومی باید مابازایی در خارج وجود داشته باشد. بنابراین تنها فرض مورد قبول، شق جاست (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۰-۲۱؛ مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۵۰۳؛ ج ۹، ص ۶۵-۷۲).

حکما پس از این مقدمه با تکیه به حمل ثابت می‌کنند که تنها مفهوم وجود است که از عینیت خارجی حکایت بالذات دارد. بیان آنها این است که به بدهت معلوم است که برای بیان از واقعیت خارجی لزوماً از مفهوم وجود استفاده می‌کنیم؛ یعنی تا مفهوم وجود را بر آن حمل نکنیم نمی‌توانیم از واقعیت خارجی حکایت کنیم. به تعبیر دیگر تنها با حمل مفهوم وجود بر شیء خارجی است که از موجودیت آن حکایت خواهیم داشت. همین امر نشان‌دهنده این است که تنها مفهوم وجود است که بالذات از متن واقع حکایت می‌کند نه ماهیت؛ زیرا با حمل مفاهیم ماهوی هیچ‌گاه نمی‌توانیم از موجودیت و واقعیت‌مندی چیزی حکایت کنیم. با این بیان اصالت وجود و اعتباریت ماهیت روشن می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۸؛ مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ طباطبائی، بی‌تا، ص ۱۰). چنان که دیدیم، در این برهان از عنصر حمل برای اثبات مدعای مزبور بهره‌گیری شده است.

نقد و بررسی

اولاً پذیرش فرض ب مستلزم خلف فرض نیست؛ زیرا چند مفهوم می‌توانند از یک واقعیت خارجی حکایت بالذات داشته باشند. به دلیل اینکه یک واقعیت خارجی می‌تواند واقعاً دارای حیثیت‌های متعددی باشد و می‌توان از هر حیثیت واقعی آن با یکی از آن مفاهیم حکایت کرد؛ چنان‌که با مفاهیم و صفات متعدد، از حیثیات واقعی متعدد در ذات باری تعالی حکایت می‌کنیم. در موضوع بحث ما، حمل مفهوم وجود از حیثیت اصل موجودیت اشیای خارجی در برابر معدومیت حکایت دارد و حمل مفاهیم ماهوی از حیثیت چند و چونی آنها دلالت دارد. همان‌گونه که اصل موجودیت آن اشیا بدیهی است، چند و چونی آنها نیز امر واقعی و بدیهی است. مفهوم وجود از حیثیت هستی اشیا، و ماهیت از حیثیت چیستی (چه هستی) اشیا حکایت دارد. اگر مفاهیم ماهوی اعتباری باشند، چه مفاهیم دیگری داریم که با آنها بتوانیم از تفاوت‌های چند و چونی واقعی اشیای خارجی حکایت کنیم؟

شکی نیست که ما برای این امر از مفاهیم ماهوی استفاده می‌کنیم. ارتکاز ذهنی همگان این است که واقعاً این مفاهیم عهده‌دار این امرند؛ یعنی تنها با این مفاهیم ماهوی از تفاوت‌های واقعی اشیا حکایت می‌کنیم. خلاصه این نقد آن است که همان‌گونه که بر اشیای خارجی مفهوم وجود را حمل می‌کنیم و با این حمل از هستی آنها حکایت می‌کنیم، مفاهیم ماهوی را نیز بر آنها حمل می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم این انسان است و آن فرس؛ و با این حمل از تفاوت‌های ماهوی اشیای خارجی حکایت می‌کنیم. همان‌گونه که آن حمل بیانگر واقعیت است، این حمل نیز از واقعیت حکایت دارد. بنابراین هم وجود اصیل است و هم ماهیت، و تفانی و تیابنی میان اصالت‌مندی این دو نیست. ثانیاً اگر در حمل‌های هلیه بسیطه‌ای که موضوع آنها از مفاهیم ماهوی است (مانند «انسان موجود است») لزوماً یکی از این دو مفهوم اصیل و دیگری اعتباری است، باید در حمل هلیات بسیطه دیگری که موضوع قضیه را مفاهیم فلسفی تشکیل می‌دهد نیز این‌گونه باشد. مثلاً در قضیه «واجب‌الوجود موجود است» و یا «معلول موجود است» باید بگوییم که مفاهیم فلسفی در ناحیه موضوع به همان دلیل بالا، اعتباری‌اند و از حیثیت واقعی اشیا حکایت ندارند؛ درحالی‌که هیچ فیلسوفی چنین نمی‌گوید. همین امر نشان‌دهنده این است که حمل مفهوم وجود بر اشیای خارجی، دلیل بر اعتباری بودن مفاهیم دیگری که بر اشیای خارجی حمل می‌شوند نیست.

۲-۱. دلیل دوم

می‌دانیم که بر مفاهیم ماهوی هم وجود قابل حمل است و هم عدم؛ مثلاً می‌گوییم «انسان موجود است» و «سیمرغ معدوم است». حمل وجود و عدم بر ماهیت نشان از این دارد که ماهیت اصیل نیست؛ یعنی از متن واقع حکایت ندارد، چون در غیر این صورت عدم بر آن قابل حمل نمی‌بود. به تعبیر دیگر حمل وجود و عدم بر ماهیت بیانگر این است که ماهیت در ذات خویش اصیل نیست، بلکه نسبت به موجود بودن یا معدوم بودن بی‌اقتضاست. این همان چیزی است که حکما می‌گویند: «الماهیة من حیث هی هی لیست الا هی لا موجودة ولا معدومة» (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مصباح، ۱۴۰۵، ص ۳۱). در این برهان نیز چنان که دیدیم از حمل وجود و عدم بر ماهیت، برای اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت استدلال شده است.

نقد و بررسی

به نظر ما همان دو اشکال بر برهان پیشین اینجا نیز قابل طرح است؛ به این صورت: اولاً درست است که ماهیت از اصل موجودیت اشیای خارجی حکایت ندارد، اما از تفاوت‌های واقعی اشیای خارجی حکایت دارد و همین امر برای اثبات اصیل بودن آن کافی است. اگر مفاهیم ماهوی از این تفاوت‌های واقعی حکایت بالذات ندارند، پس چه مفاهیم دیگری از آنها حکایت دارد؟

ثانیاً همان‌گونه که بر مفاهیم ماهوی می‌توان وجود و عدم را حمل کرد، بر مفاهیم فلسفی نیز می‌توان؛ مثلاً می‌توان گفت «معلول موجود است» و «معلول معدوم است». آیا می‌توان با این منطق، اعتباری بودن مفاهیم فلسفی را به همان معنایی که در مفاهیم ماهوی می‌گویند اثبات کرد؟

ثالثاً قاعده «الماهیة من حیث هی هی...» چنان که علامه طباطبائی می گوید، معنایش این است که به حمل اولی بر ماهیت نه مفهوم وجود حمل می شود و نه مفهوم عدم. عبارت علامه چنین است: «بمعنی ان الموجود واللا موجود لیس شیء منهما ماخوذاً فی حد ذاتها بان یکون عینها اوجزءها... و بعبارة اخرى: الماهیة بحسب الحمل الاوولی لیس بموجودة ولا لاموجودة و ان كانت بسبب الحمل الشایع اما موجودة و اما لاموجودة» (طباطبائی، بی تا، ص ۲۲-۲۳).

اگر معنایش این باشد باید گفت این معنا اختصاص به ماهیت ندارد. هر مفهومی به حمل اولی خودش بر خودش بار می شود و هیچ مفهوم دیگری بر آن بار نمی شود. این امر هم درباره مفاهیم ماهوی و هم درباره مفاهیم فلسفی و هم درباره مفاهیم منطقی جاری است؛ مثلاً به حمل اولی بر مفهوم «معلول» تنها همین مفهوم می شود نه مفهوم وجود و نه مفهوم عدم و نه هیچ مفهوم دیگر. یا بر مفهوم کلی بنا بر حمل اولی تنها همین مفهوم بار می شود. بنابراین با آن قاعده نمی توان اعتباری بودن مفاهیم دیگر غیر از مفهوم وجود را ثابت کرد.

جالب آنکه خود علامه طباطبائی به این نقد بر تعریف قاعده مزبور توجه کرده است؛ لذا در مقام پاسخ می گوید: «ان هذا الحكم من خواص الماهیة و انما ینسب الی غیرها من المفاهیم بالعرض، لما بینها من الاتحاد من جهة انتزاعها من الماهیات فی الذهن» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳، تعلیقه علامه طباطبائی).

همان گونه که برخی محققان گفته اند، این پاسخ معظم له اولاً تکلف واضح و ثانیاً نادرست است؛ چراکه مبتنی بر این است که معقولات ثانیه فلسفی مأخوذ و منتزَع از ماهیات هستند؛ درحالی که چنین نیست، بلکه این مفاهیم منتزَع از حیثیات خارجی و بیانگر انحای وجودات هستند (مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۱۰۳).

آیت الله مصباح خود تفسیر دیگری از قاعده مزبور ارائه داده و بر این باور است که اشکال مزبور بر این تفسیر ایشان وارد نیست. بیان ایشان چنین است:

والحق ان هذا الحكم عام لجميع المفاهیم ولا یختص بالمفاهیم الماهیة لکن لسلب الوجود والعدم عن الماهیة بما هی هی معنی آخر وهو ان الماهیة حیثیه یعتبرها العقل شائع لا اولی فقولنا: «الانسان موجود» لیس معناه ان مفهوم الانسان متحد بالوجود بل معناه ان مصداقه الاعتباری متحد به فی الخارج. فلهذه الحیثیه مرتبه فی الذهن متقدمة علی مرتبه الاتصاف بالوجود، ویسلب عنها الوجود والعدم لا بحسب الحمل الاوولی فقط بل بنحو من الحمل الشائع بحسب تلك المرتبة الاعتبارية ایضاً و ان كانت فی نفس الوقت متصفة بالوجود بنظر آخر وهذا السلب یناظر بوجه سلب المفاهیم الماهیة عن حقیقه الوجود (مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۱۰۴).

خلاصه این بیان آن است که ذهن برای ماهیت در وعای اعتبار، واقعیتی اعتبار می کند. به تعبیر دیگر برای حیثیت چستی شیء، در برابر حیثیت هستی آن، واقعیتی لحاظ می کند و می بیند که همان واقعیت اعتباری ماهیت در خارج نه موجود است و نه معدوم است و می تواند متصف به وجود در خارج گردد و می تواند متصف به عدم شود. شهادی که بر این مدعا می آورد این است که حمل در هلیه بسیطه «انسان موجود است»، حمل شایع است که حکایت از اتحاد مصداقی دارد و ناظر به جنبه مفهومی نیست. معنایش این است که مصداق ماهیت انسان با مصداق موجود در خارج اتحاد دارند.

ظاهراً این توجیه و تفسیر مبتنی بر این پیش‌فرض است که ماهیت، اعتباری است؛ در صورتی که ماهیت را اعتباری بدانیم قهراً مصداقی را که برای ماهیت و چیستی در نظر می‌گیریم، اعتباری خواهد بود؛ اما اگر گفتیم ماهیت همانند وجود اصیل است، یعنی همان‌گونه که حیثیت هستی و واقعیت خارجی دارد، حیثیت چیستی نیز واقعیت خارجی دارد و بالطبع مصداق ماهیت را امر واقعی و خارجی خواهیم دانست. بنابراین نمی‌توانیم با تکیه به قاعده «الماهية من حيث هي...» اعتباریت ماهیت را اثبات کنیم؛ چون براساس تفسیر علامه طباطبائی، اصلاً این قاعده ربطی به اعتباریت ماهیت ندارد و بنا بر تفسیر *آیت‌الله مصباح*، این قاعده از متفرعات قول به اعتباریت ماهیت است، نه از مبانی آن. از این گذشته اگر به‌کارگیری حمل شایع در قضیه هلیه بسیطه‌ای که موضوع آن از مفاهیم ماهوی است، دلیل بر لحاظ مصداق و واقعیت اعتباری برای ماهیت است، باید همین دیدگاه در هلیات بسیطه‌ای که موضوعش از مفاهیم فلسفی است راه یابد؛ مثلاً در قضیه «العلّة موجودة» نیز گفته شود که ذهن برای حیثیت علیت، واقعیت و مصداق اعتباری لحاظ می‌کند و همین امر را دلیل بر اعتباری بودن مفاهیم فلسفی مانند علت و معلول بدانیم. بنابراین دلیل دومی که با تکیه بر حمل برای اثبات اصالت وجود اقامه شده، ناتمام و مخدوش است.

۱-۳. دلیل سوم

دلیل دیگری که با تکیه به حمل برای اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت آورده‌اند، این است که در هر قضیه حملیه‌ای، حملی وجود دارد؛ اعم از اینکه این حمل، حمل اولی ذاتی باشد و یا حمل شایع صنعتی؛ و در هر حملی چنان که قبلاً گذشت جهت وحدتی لازم است که بر اساس آن حکم به اتحاد میان موضوع و محمول می‌شود. اگر ماهیات اصیل و وجود اعتباری باشد، حملی صورت نخواهد گرفت؛ زیرا ماهیات مثار کثرت‌اند؛ به دلیل اینکه هر ماهیتی با ماهیت دیگر مباین و مغایر است. اگر وجود اعتباری باشد، هیچ‌گاه وحدت و اتحاد و ارتباطی میان اشیا شکل نمی‌گیرد و لازمه‌اش انکار هر گونه حمل است.

مرحوم حاجی سبزواری در منظومه فلسفی خویش می‌گوید: «لو لم یؤصل وحده ما حصلت اذ غیره مثار کثرة ات». معنای این بیت این است: اگر وجود اصیل نباشد، هیچ وحدتی حاصل نخواهد شد؛ زیرا غیر وجود (یعنی ماهیت) خاستگاه کثرت است (سبزواری، بی‌تا، بخش فلسفه، ص ۱۱؛ مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۷۷).

نقد و بررسی

این برهان نیز مخدوش است؛ زیرا اولاً این دلیل حداکثر می‌تواند اصالت وجود را ثابت کند؛ زیرا اگر وجود را اعتباری بدانیم، قهراً وحدت و اتحاد را نیز باید اعتباری بدانیم که معنایش این است که واقعاً و حقیقتاً حملی صورت نمی‌گیرد و اساساً چیزی به نام قضیه حملیه وجود ندارد.

اما این برهان نمی‌تواند اعتباریت ماهیت را اثبات کند؛ زیرا می‌دانیم که در هر حملی، همان‌گونه که جهت وحدتی لازم است، جهت کثرت و مغایرتی هم لازم است. همان‌گونه که جهت وحدت، واقعی است جهت کثرت نیز واقعی است. وحدت و اتحاد در قضایا ناشی از اصالت وجود، و کثرت و مغایرت در قضایا ناشی از اصالت ماهیت است. این برهان بر اعتباریت ماهیت، ناشی از همان ذهنیت تنافی میان اصالت یکی با اصالت دیگری است که دلیلی برای آن نیست؛

ثانیاً این دلیل به تنهایی حتی نمی‌تواند اصالت وجود را ثابت کند؛ زیرا آنچه در حمل ماهیات بدان نیازمندیم وحدت آنها در واقعیت خارجی است؛ یعنی واقعیتی داشته باشیم که هم مصداق این ماهیت باشد و هم مصداق آن ماهیت. مثلاً در حمل کاتب بر انسان در قضیه «انسان کاتب است»، باید در خارج از ذهن واقعیتی داشته باشیم که هم مصداق انسان باشد و هم مصداق کاتب. وحدت و اتحاد ماهیات در قضایا چیزی غیر از این نیست؛ یعنی چیزی جز وحدت آنها در واقعیت خارجی نیست.

حال پرسش این است که این مطلب چه ربطی به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت دارد؟ مگر اصالت ماهیتی‌ها واقعیت خارجی را منکرند؟ آنها نیز می‌گویند واقعیتی وجود دارد که مصداق انسان و کاتب است. در این امر هیچ اختلافی وجود ندارد. تنها سوفاطایی‌ها منکر این امرند. اختلاف بر سر این است که آیا آن واقعیت خارجی مصداق بالذات ماهیت است یا وجود. این اختلاف تأثیری در محل بحث ما ندارد؛ زیرا هر دو دسته، واقعیت خارجی را به عنوان عامل وحدت در حمل می‌پذیرند. اگر گفته شود که ما از آن واقعیت، با مفهوم وجود حکایت می‌کنیم، می‌گوییم بازگشت این سخن به همان دلیل اول است؛ در این صورت دلیل جدایی نخواهد بود و طبعاً اشکالات پیشین بر آن وارد خواهد شد؛

ثالثاً از اتفاق ادعای ما این است که وحدت و اتحاد در قضایا تنها با پذیرش نظریه اصالت ماهیت تحقق‌پذیر است؛ زیرا آنها می‌توانند بگویند آن واقعیت خارجی حقیقتاً مصداق انسان و کاتب است؛ یعنی حقیقتاً این دو مفهوم ماهوی در واقعیت خارجی به هم می‌رسند و وحدت حقیقی پیدا می‌کنند. اما قائلان به اعتباریت ماهیت نمی‌توانند مدعی وحدت و اتحاد حقیقی این دو مفهوم در متن واقع گردند؛ چون آنها معتقدند که واقعیت خارجی حقیقتاً مصداق انسان و کاتب نیست زیرا اینها مفاهیم ماهوی و اعتباری هستند؛ بلکه تجوزاً و تسامحاً مصداق این دو است. معنای اعتباری بودن ماهیت چیزی غیر از این نیست. بنابراین وحدت و اتحاد آن دو نیز نه حقیقی، بلکه مجازی و مسامحی است.

براین اساس می‌توان به جرئت ادعا کرد که اساساً قائلان به اعتباریت ماهیت نمی‌توانند به حمل در قضایا اعتقادی داشته باشند؛ زیرا چنان که پیش از این گذشت در هر قضیه و حملی، وجود جهت وحدت حقیقی، امری است الزامی، و روشن شد که این امر جز در سایه قول به اصالت ماهیت محقق نخواهد شد. بنا بر اعتباری بودن ماهیت، همان‌گونه که واقعیت‌مندی ماهیات امر مجازی و مسامحی است، وحدت و اتحاد میان آنها در متن واقع نیز مجازی و مسامحی است؛

رابعاً اگر استدلال مزبور بر اعتباریت ماهیت را بپذیریم، لازمه‌اش این است که همه مفاهیمی را که در انواع قضایا در ناحیه موضوع و محمول به کار می‌رود اعتباری بدانیم؛ اعم از اینکه مفاهیم ماهوی باشند و یا مفاهیم فلسفی و یا مفاهیم منطقی؛ زیرا نیاز به وحدت در همه این حمل‌ها وجود دارد و فرض بر این است که وحدت جز در سایه اصالت وجود محقق نخواهد شد. اگر با این استدلال اعتباری بودن مفاهیم ماهوی به کاررفته در ناحیه موضوع و محمول ثابت می‌گردد، باید اعتباری بودن مفاهیم دیگر به کاررفته در ناحیه موضوع و محمول قضایای دیگر ثابت شود؛ درحالی که کسی به اعتباریت مفاهیم دیگر به همان معنایی که در مفاهیم ماهوی گفته می‌شود قائل نیست؛

خامساً به فرض صحت استدلال مزبور، این سخن حاجی سبزواری که اگر وجود اصیل نباشد هیچ گاه در قضایا و حمل‌ها، وحدت و اتحادی شکل نمی‌گیرد، صرف‌نظر از اشکالات قبلی، تنها در حمل‌های شایع صناعی قابل قبول

خواهد بود؛ اما در حمل‌های ذاتی اولی پذیرفتنی نیست؛ زیرا در حمل شایع صناعی است که نیاز به وحدت موضوع و محمول در متن واقع و خارج داریم و در اینجا می‌توان گفت که اگر وجود اصیل نباشد، وحدتی در کار نخواهد بود. اما در حمل‌های اولی، وحدت میان موضوع و محمول، وحدت مفهومی است. مثلاً وحدت در قضیه «انسان حیوان است» و یا «انسان ناطق است» و یا «انسان حیوان ناطق است» وحدت مفهومی است نه وحدت مصداقی و وجودی. استدلال مزبور در این حمل‌ها راه نخواهد داشت در این حمل‌ها اساساً کاری با وجود و واقعیت نداریم.

۲. ابتدای حمل بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

گفته‌اند یکی از آثار اصالت وجود و اعتباریت ماهیت این است که چون ماهیت اعتباری و وجود اصیل است، هر آنچه بر ماهیت حمل می‌شود، در آن حمل، وجود واسطه در عروض است و آن حمل با حیثیت تقییدیه وجود است؛ زیرا هر حملی حکایت از ثبوت چیزی برای چیزی دارد. با عنایت به اینکه ماهیت اعتباری است و هیچ ثبوت و وجودی برای ماهیت نیست، قهراً در هر حملی که برای ماهیت صورت می‌گیرد، باید وجود را در آن حمل به عنوان واسطه منظور کرد. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

ان کل ما یحمل علی حیثیة الماهیة فانما هو بالوجود وان الوجود حیثیة تقییدیه فی کل حمل ماهوی لما ان الماهیة فی نفسها باطله هالکة، لا تملک شیئاً، فثبوت ذاتها وذاتیاتها لذاتها بواسطه الوجود، فالماهیة وان کانت اذا اعتبرها العقل من حیث هی هی لم تکن الا هی، لا موجوده ولا معدومه، لکن ارتفاع الوجود عنها بحسب هذا الاعتبار، ومعناه ان الوجود غیر مأخوذ فی حدها، لا ینافی حمله علیها خارجاً عن حدها عارضاً لها فلها ثبوت ما کیفما فرضت و کذا لوازم ذاتها التی هی لوازم الماهیة تثبت لها بالوجود لا لذاتها وبذلک یظهر ان لازم الماهیة بحسب الحقیقه لازم الوجودین الخارجی والذهنی وکذا لازم الوجود الذهنی ولوازم الوجود الخارجی والمحمولات غیراللازمه کالکتابه للانسان کل ذلک بالوجود وبذلک یظهر ان الوجود من لوازم الماهیة الخارجة عن ذاتها (طباطبائی، بی تا، ص ۱۲).

وی شبیه همین سخن را در *اصول فلسفه* نیز بیان کرده است: «از سوی دیگر همه ماهیات و احکام و آثار آنها از آن وجود و واقعیت هستی است؛ زیرا ماهیت به واسطه وجود، همان ماهیت شده و حکم و اثر به واسطه وجود، حکم و اثر شده و بدون آن باطل بوده است» (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۶۲).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد که این دیدگاه قابل نقد و ایراد است. نقدی که بر این سخن قابل طرح است، این است که آیا می‌توان پذیرفت که در حمل اولی ذات و ذاتیات بر ذات، وجود واسطه در عروض است؟ قطعاً چنین چیزی قابل قبول نیست؛ چون این خلف فرض است. فرض این است که این حمل، حمل اولی است و بر این دلالت دارد که این ذات و یا ذاتیات محمول‌اند بر خود ذات و ماهیت، نه بر وجود و یا ماهیت مقید به وجود. مثلاً در قضیه «انسان حیوان ناطق است» و یا «انسان حیوان است» و یا «انسان ناطق است» حیوان ناطق و یا حیوانیت و یا ناطقیت به عنوان جنس و فصل ذاتی، بر خود انسان بارند؛ یعنی ماهیت انسان، واجد این ذاتیات است؛ درحالی‌که اگر این حمل، به عَرَض وجود باشد، معنایش این است که حیوانیت و ناطقیت از آن وجود انسان است نه خود انسان؛ که این خلف فرض است.

آری این سخن علامه در حمل شایع پذیرفته است؛ چون این حمل ناظر به اتحاد خارجی و مصداقی است؛ یعنی در متن واقع و خارج موضوع همان محمول است. براین اساس اگر وصفی از اوصاف و یا اثری از آثار به حمل شایع بر ماهیت حمل شود، معنایش این است که در متن واقع این وصف و یا اثر بر ماهیت بار می‌شود و به تعبیر بهتر میان موضوع و محمول در خارج این همانی وجود دارد؛ درحالی که بنا بر اعتباریت ماهیت، در متن واقع و خارج خبری از ماهیت نیست. آنچه متن واقع را پر کرده، وجود است. بنابراین هر وصف و اثری در خارج از آن وجود و متعلق به آن است. آیت‌الله مصباح نیز به این نکته مهم توجه کرده و در تعلیقه خود، ذیل عبارت مذکور علامه طباطبائی چنین نگاشته است:

هذا وجیه فی کل ما یحمل علیها بالحمل الشایع الذی ملاکه الاتحاد فی الوجود واما ما یحمل علیها بالحمل الاولی کالحد التام وحمل الجنس والفصل علیها فلا یشترط فیہ وجود الموضوع. والماهية وان کانت لا تعری عن الوجود اما فی الذهن واما فی الخارج لکنه لا ینافی عدم لحاظ الوجود وقصر الالتفات الی نفس المفهوم بما انه مفهوم فیحمل علیها ذاتیاتها بالحمل الاولی... (مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۳۳).

به نظر نگارنده، نظر دقیق‌تر ایجاب می‌کند که گفته شود سخن علامه در هر حمل شایع نیز صادق نیست. تنها در حمل شایع در عوارض مفارق صدق دارد و در عوارض لازم صادق نیست؛ یعنی اشکال مذکور به حمل ذات و ذاتی بر ماهیت اختصاص ندارد، بلکه در حمل لوازم ماهیت بر ماهیت نیز مطرح می‌شود؛ چون لوازم ماهیت بر خود ماهیت بار می‌شود نه بر وجود و نه بر ماهیت به قید وجود؛ زیرا فرض این است که این لوازم، لوازم ماهیت‌اند نه لوازم وجود و نه لوازم ماهیت موجوده.

آری اگر در مقام توجیه سخن علامه باشیم، ممکن است بگوییم که تعبیر به حیثیت تقییدیه در کلام ایشان از باب تسامح در تعبیر است و منظور این است که هر حملی که بر ماهیت صورت می‌گیرد، لزوماً باید برای ماهیت ثبوت و تقرری را لحاظ کرد؛ زیرا «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له». بنابراین در هر حملی بر ماهیت باید یک نحو ثبوتی را (اعم از ثبوت خارجی و یا ذهنی) برای آن در نظر گرفت. این سخن هم در حمل شایع می‌آید و هم در حمل اولی. شاید تعبیر مناسب‌تر این باشد که دخالت وجود در هر حمل ماهوی از سنخ قضیه حینیه است؛ مانند قضیه «القمر منخسف بالضرورة حین حیلوله الارض بینة و بین الشمس». در بحث فعلی نیز گفته می‌شود هر محمولی که بر ماهیت بار می‌شود در ظرف وجود ماهیت است؛ اعم از ثبوت ذهنی و یا خارجی.

عجیب این است که عبارات علامه طباطبائی در جاهای دیگر نیز با سخن ایشان در اینجا همخوانی ندارد. برای نمونه در مبحث مواد ثلاث در تعریف ضرورت ذاتی چنین می‌گوید: «وهی کون المحمول ضروریاً للموضوع لذاته مع الوجود لا بالوجود کقولنا کل انسان حیوان بالضرورة، فالحیوانیة ذاتیة للانسان ضروریة له مادام موجوداً ومع الوجود ولو لاه لکان باطل الذات، لا انسان ولا حیوان» (طباطبائی، بی‌تا، ص ۴۶).

علامه در این عبارت، حمل ذاتیات را بر ذات مع الوجود می‌داند نه بالوجود. بنابراین حمل ذاتیات را بر ذات از نوع حیثیت تقییدیه و با واسطه در عروض و حمل مجازی نمی‌داند. درحالی که در عبارت پیشین به صراحت این حمل را از نوع حیثیت تقییدیه و بالوجود دانسته بود.

در اینجا تصریح می‌کند که حمل ذاتیات بر ذات مع‌الوجود است؛ یعنی در ظرف وجود و تحقق موضوع است. بنابراین ماهیت انسان دارای حیوانیت و ناطقیت است؛ البته در ظرفی که خود انسان در خارج تحقق یابد. به تعبیر دیگر انسان موجود در خارج، دارای حیوانیت و ناطقیت است؛ اما اگر انسان در خارج وجود نداشته باشد، باطل‌الذات و معدوم خواهد بود و معلوم است که شیء معدوم، ذات و شیئیتی ندارد تا چیزی بر او حمل شود. این سخن نیز مؤید توجیه سابق ماست که مراد علامه از عبارت حیثیه تقییدیه به نحو تسامحی همان قضیه حینیه است؛ چنان‌که در اینجا تصریح دارد که در حین وجود ذات در خارج، ذاتیات برای او ثابت می‌شود.

برخی محققان نیز تصریح کرده‌اند که سخن ایشان در اینجا با سخن پیشین ایشان، مناقضه دارد: «هذا الكلام مناقض لما مرفی ان ما يحمل علی حیثیه الماهیه فانما هو بالوجود وان لازم الماهیه بسبب الحقیقه هو لازم الوجودین كما ذهب الیه الدوانی» (مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۷۸). البته محقق مزبور پس از این، توجیهی برای جمع میان دو کلام ایشان به این صورت مطرح می‌کند: «ویمکن دفع الناقضه بأن کلامه ههنا ناظر الی ظرف الثبوت الاعتباری للماهیه واما کلامه هناک فمبنی علی نظره اعمق وبلحاظ عدم ثبوت الحقیقی فتأمل» (همان).

منظور این محقق محترم این است که سخن سابق ایشان مبتنی بر این لحاظ است که حتی بنا بر اعتباریت ماهیت باز ماهیت دارای ثبوت اعتباری است؛ یعنی ذهن برای اشیای خارجی دو حیثیت را از هم جدا می‌کند: حیثیت چپستی و حیثیت هستی. ایشان حیثیت چپستی را حقیقتاً غیر از حیثیت هستی می‌داند. ذهن برای حیثیت چپستی تقرری در نظر می‌گیرد. لذا در هلیه بسیطه به نحو حمل شایع، وجود را بر ماهیت و حیثیت چپستی بار می‌کند و می‌دانیم که حمل شایع بر اتحاد موضوع و محمول در خارج دلالت دارد؛ پس باید برای موضوع (یعنی ماهیت) تقرری را در نظر گرفت تا موجودیت را در خارج بر او حمل کرد.

اما سخن ایشان در اینجا ناظر به این است که هر چند حیثیت چپستی دارای تقرری اعتباری است، اما در خارج اصالت و تحقق ندارد. آنچه از این توجیه به دست می‌آید این است که سخن علامه طباطبائی در *نهایة الحکمة* (ان کل ما یحمل علی حیثیه الماهیه فانما هو بالوجود...) ناظر به احکام و اوصاف ماهیت در وجود خارجی است؛ یعنی هر نوع اتصاف ماهیت در خارج و در متن واقع، به عرض وجود و با حیثیت تقییدیه وجود است.

نتیجه‌گیری

ادله‌ای که فیلسوفان صدرایی با تکیه به حمل برای اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت اقامه کرده‌اند، ناتمام و مخدوش است و نمی‌توان از این راه به اثبات این مدعا پرداخت. ادله آنها این است که تا پای مفهوم وجود در کار نیاید نمی‌توانیم از واقعیت‌مندی اشیا حکایت کنیم؛ و یا قاعده «الماهیه من حیث هی...» بر اعتباریت ماهیت دلالت دارد و یا اصالت‌مندی ماهیت جایی برای هیچ حمل باقی نمی‌گذارد. پاسخ همه این ادله در متن مقاله داده شد؛ چنان‌که آثاری که با تکیه به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، در عرصه حمل بار کرده‌اند مردود و نامقبول است. مهم‌ترین اثری که بار کرده‌اند این است که چون ماهیت اعتباری و وجود اصیل است، هر آنچه بر ماهیت حمل می‌شود در آن حمل، وجود واسطه در عروض است و آن حمل با حیثیت تقییدیه وجود است. ناتمام بودن این سخن نیز روشن شد.

منابع.....

- ارموی، محمودبن ابی بکر، ۱۳۷۴، *بیان الحق ولسان الصدق*، تصحیح غلامرضا ذکیانی، تهران، دانشگاه تهران.
- حلی، جمال الدین حسن، ۱۴۱۲ق، *القواعد الجلیه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- خوانساری، محمد، ۱۳۵۹، *منطق صوری*، چ سوم، تهران، آگاه.
- سبزواری، ملاهادی، بی تا، *شرح منظومه*، قم، مصطفوی.
- صدرالمতألهین، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی تا، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- _____، ۱۳۸۹، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم، دارالعلم.
- مصباح، محمدتقی، ۱۴۰۵ق، *تعلیقة علی نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه در راه حق.
- _____، ۱۳۶۶، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹، *شرح مبسوط منظومه*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۷، *مجموعه آثار*، چ ششم، تهران، صدرا، ج ۹و۶.